

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های نویسنده است. معالجاتشان به نتیجه نمی‌رسد. بچه دیگران را هم به فرزندی نمی‌پذیرند. میان معالجات پزشکی و خانگی سرگردانند. نویسنده از بچه‌دار شدن قطع امید می‌کند. حالا، بچه‌های فامیل مزه بچه را به آن‌ها می‌چشانند. خواهر سیمین، بخاطر مسائل خانوادگی، خودکشی می‌کند و سیمین و شوهرش خبردار می‌شوند و در مراجعت بچه‌های خواهر را با خود به تهران می‌آورند.

خلاصه متن بخش شانزدهم

سفر اروپا پیش می‌آید و نویسنده با دختر مهماندار هواپیمائی رابطه برقرار می‌کند. دکتری به او می‌گوید که با گرفتن یک زن جوان شانس معالجه‌اش بیشتر می‌شود. در آمستردام، رابطه‌اش با یک زن جدی می‌شود. و به او قول می‌دهد که اگر بچه‌دار شود، با او ازدواج کند. مدتی به انتظار خبر می‌گذرد. سیمین به روابط او پی می‌برد و او همه چیز را اعتراف می‌کند. نویسنده مسأله بچه نداشتن خود را از جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی بررسی می‌کند.

لغات	
trip, journey	سَفَر
loss of hope	قَطْعِ اُمید
cause, reason	عِلَّت
serious	جَدِی
aspect, dimension	جَنَبه
result	نَتیجِه ج. نَتایِج
problem	مَسْأَله ج. مَسائِل
relation	رابطه ج. رَوایِط
therapy, treatment	مُعَالَجِه ج. مَعْلِجات
return	مُرَاجِعَت
confessing, admission	اِعْتِراف
to set up, to establish	بِر قَرار کردن
to investigate	بِررِسی کردن
to accept	پَدیرِفتن
to find out, to discover	پِی بُردن (بِر)
to take place	پیش آمدن
to cause to taste (vt)	چِشاندن
to get (the) news	خَبَرِدار شدن
to be caught in	درگیر ... بودن
to get a wife	زَن گِرِفتن
to promise	قَوْل دادن
to pass (by)	گُذِشتن (گُذَر)
stewardess	مِهماندار
airplane	هَوایِیما
bewildered, confused	سَرگردان
taste, flavor	مَزه
between	مِیان
filial relationship	فِرزندی
suicide	خودکُشی
medicine (field); medical	پِزِشکی
domestic, home (adj)	خانِکی

متن بخش شانزدهم

و بعد درآمد که:

– مگر مسلمان نیستید؟

گفتم چرا. گرچه خودش دیده بود. بعد يك مرتبه درآمد که:

– چرا يك زن جوان نمی‌گیری؟

۵ که اول داغ شدم و دستپاچه. بهوای سفت کردن کمرم رویم را بر گرداندم و بخودم که مسلط شدم گفتم:

– یعنی خیال می‌کنید فایده دارد؟

– اگر حالا يك درصد شانس داری با عوض کردن زن می‌شود پنجاه

درصد.

۱۰ – بهمین صراحت؟

– بهمین صراحت. و اصلا اگر بدانید غربی‌ها چه حسرت شما را می

خورند.

خیلی واقع‌بین بود. بله. واقعیت را خیلی خوب می‌شناخت. حتی آب دهان خودش همراه افتاده بود. خودمانی‌تر که شدیم من داستان اولدوفردی

۱۵ را برایش گفتم و پرسیدم پس چرا او آنجور گفت؟

– چه می‌دانم. شاید چون زنت همراهت بود. راستی می‌دانی پارسال

مرد.

– عجب! ... و بلند به خودم گفتم: نکند سق پائین تنه ما سیاه

باشد؟ یارو پرسید:

۲۰ – چه می‌گفتی؟

– طلب آمرزش می‌کردم.

و بعد تشکر به اضافه اسکناس و بعد خداحافظی. حتی نسخه هم نمی

خواستم. چه نسخه‌ای بهتر از آن که داد؟ و بعد رفتم آلمان. در بن و کلن

دست به عصا بودم. ارادتمندان زیاد بودند و مدام با هم بودیم و خلاف

شأن حضرت شخص اول بود که خودش را بنده شخص دوم نشان بدهد. اما ۲۵
به هانور که رسیدیم باز شخص دوم همه‌کاره شد. برف و سرما بد جوری
بود و یک شب چنان هوای نحسی شد که هفده نفر را خفه کرد و همه
پیرپاتال‌ها را تپاند توی اطاق‌ها و رختخواب‌ها سرد بود و من از کیسه
آب گرم بدم می‌آمد. و رسماً وسط خیابان دختر بلند کردم. در برلن
فرصت تجربه‌های دیگر نبود. چون تجربه پشت دیوار زنده‌تر بود که بر ۲۰
صفحه اعلام قیمت بورس بانک‌ها ملموس‌تر بود تا در تن تکه‌های
نخراشیده سیمان دیوار با سیم‌های خاردار برفرازش. و راهروهای مترو
که مثل راهروهای زندان خلوت بود و شهر که پر از پیرها بود و خیابانها
و پارک‌ها و میدان‌ها که هیچ علت وجودی نداشتند و به هامبورگ هم تا
رسیدیم پریدیم. اما در آمستردام قضیه جدی شد. یعنی شخص دوم کار ۲۵
دستمان داد. زنی تازه از شوهر طلاق‌گرفته و توراندازه و همسن و سال
خودم. و خدمتکار به تمام معنی. و لری دوغ ندیده‌تر از من. و هفت روز
بسش نبود. دنبالم آمد لندن. ده روزهم آنجا. و برگشتن هم مرا کشید به
آمستردام. و دو روز از نو. و که اگر بچه‌دار شدم؟ ... و که خوب. معلوم
است. می‌گیرمت. و از این حرف و سخن‌ها. و من به عمد نسخه دکتر را ۴۰
بکار می‌بستم. تا سفر تمام شد و برگشتم. و کاغذها و کاغذها و من مدام
چشم‌براه. چشم‌براه خبر. خبر گوینده لاله‌الاله که در دیار کفر کاشته
بودم. یک‌ماه‌گذشت و دو ماه‌گذشت و سه‌ماه‌گذشت و خبری نشد. کاغذ
می‌آمد اما خبر نمی‌آمد. و کلافگی و سرخوردگی و بدتر از همه اینکه زخم
نه تنها بوبرده بود بلکه همه چیز را می‌دانست. و کاغذها را وامی‌رسید و ۴۵
محیط خانه سه ماه تمام بدل شد به محیط بازپرسی. تا عاقبت درماندم.
همه قضایا را از سیرتاپیاز برایش گفتم و تصمیم گرفتم بنشینم و مطلب
را دست‌کم برای خودم حل کنم. و چه جور؟ با نوشتن. و نوشتن و نوشتن تا
رسیدم به آن قضیه آخر صف بودن و نقطه ختام و دیگر اباطیل ... که
یک مرتبه جا خوردم. خوب. بینم مگر این دیگران با تخم و ترکه‌هاشان ۵۰

چه چیز را به چه چیز وصل می‌کنند؟ کاروانسرای وسط کدام راهند؟ یا پلی سر کدام دره؟ یا پیوند دهنده کجای خط به کجایش؟ و اصلا کدام خط؟ بله. دور از شهیدنمایی و خودنمایی. و همچنین دور از جوازی برای نمایش يك عقده.

- ۵۵ در وهله اول يك پسر یعنی رابطه‌ای میان پدری با نوه‌ای. رابطه خون و نسل. و نیز نقل کننده فرهنگ و آداب و از این خزعبلات. یعنی دوام خلقت. چیزی که حتی دهن کجی بردار نیست. به عظمت خود خلقت. عین مدار خلق و نشور. و البته که چنین عظمتی بی‌درزتر و پرتتر از آن است که به علت عقیم بودن تو ککش بگردد. روزی میلیونها نفر می‌زایند و همینقدرها کمتر می‌میرند. و جمعیت دنیا دارد از سه میلیارد هم می‌گذرد
- ۶۰ و در چین و هند سقط جنین را تشویق هم می‌کنند و دیگر اخبار وحشت‌زا و آن حقه‌بازی‌های مالتوس برای اداره کردن خلاق که به قحطی آینده و تنگ شدن جا روی کره زمین و دیگر اباطیل ... به این صورت ما دو نفر هم که نباشیم دنیا می‌گردد. با خلقتش و آدمهایش و مذهب‌ها و حکومت‌ها و سیاست‌ها. مثلا اگر پدر من بجای سه پسر دو تا می‌داشت چه می‌شد؟
- ۶۵ واقعا چه چیزی از دنیا کم می‌شد؟ واقع بین که باشیم در قدم اول مادرم يك شکم کمتر زائیده بود و بهمین اندازه شیره جانش را کمتر حرام کرده بود و حالا سر شصت و چند سالگی این جور بدل به يك کیسه استخوان نشده بود. با آسم و شب بیداری و چشمی که مرده خواندن يك سوره قرآن است.
- ۷۰ و بعد؟ بعد نانخور پدرم کمتر می‌شد. و بهتر می‌توانست فقر ناشی از آن کله خری زمان داور را تحمل کند. همان کله‌خری که وادارش کرد محضر شرع را ببندد و تمردولتی را به عنوان زینت‌المجالس هر سند معامله و عقدی نپذیرد. و بعد؟ همه کلاسهای همه مدارس که چون پلکانی مرا از شش هفت سالگی به چهل سالگی رسانده‌اند به اندازه يك نفر خلوت‌تر می‌بود. و این خلوت‌تر بودن کلاسها تا تو در لباس شاگردی بودی چه بهتر برای دیگران.

- 1 What did the doctor suggest that the narrator should do? (line 10)
- 2 What was the doctor's prescription for the narrator? (l. 6)
- 3 When did Oldofredi die? (l. 18)
- 4 Why did the narrator try not to have sex in Bonn? (l. 26)
- 5 Why did the narrator's affair with the woman in Amsterdam become serious? (ll. 41-42)
- 6 What did the narrator's wife do when she suspected that he had had sexual relations with other women? (ll. 45-46)
- 7 What did the narrator do when he realized that his wife had suspicions about his activities? (l. 49)
- 8 How does the writer decide to solve the problem for himself after he confesses everything to his wife? (ll. 49-50)
- 9 Would the narrator have married the woman from Amsterdam if she had become pregnant from him? (ll. 41-42)
- 10 How did the narrator confess to his wife about his sexual relations with other women? Was it the result of his wife's pressure on him or his own choice? (ll. 47-48)

متن بخش شانزدهم با اعراب

و بعد درآمد که:

– مگر مُسَلِّمان نیستید؟

گفتم چرا. گرچه خودش دیده بود. بعد يك مرتبه درآمد که:

– چرا يك زن جوان نمی‌گیری؟

۵ که اول داغ شدم و دستپاچه. بهوایِ سِفْتِ کردنِ کَمَرَمِ رویم را بر گرداندم و بخودم که مُسَلِّطِ شدم گفتم:

– یعنی خیال می‌کنید فایده دارد؟

– اگر حالا يك درصد شانس داری با عوض کردنِ زن می‌شود پنجاه

درصد.

۱۰ – بهمین صِرَاحَت؟

– بهمین صِرَاحَت. و اصلاً اگر بدانید غربی‌ها چه حَسَرَتِ شما را می

خورند.

خیلی واقع‌بین بود. بله. واقعیت را خیلی خوب می‌شناخت. حتی آبِ دهان خودش همراه افتاده بود. خودمانی‌تر که شدیم من داستانِ اولدوفردی

۱۵ را برایش گفتم و پرسیدم پس چرا او آنجور گفت؟

– چه می‌دانم. شاید چون زنت همراهت بود. راستی می‌دانی پارسال

مُرد.

– عجب! ... و بلند به‌خودم گفتم: نکند سَقِّ پائین تنه ما سیاه

باشد؟ یارو پرسید:

۲۰ – چه می‌گفتی؟

– طلبِ آمُرُزش می‌کردم.

و بعد تَشْکُرْ به اضافه اسکناس و بعد خداحافظی. حتی نسخه هم نمی

خواستم. چه نسخه‌ای بهتر از آن که داد؟ و بعد رفتم آلمان. در بِن و کُلن

دست به عَصا بودم. اِرَادَتَمَنَدان زیاد بودند و مُدام با هم بودیم و خلاف

۲۵ شأنِ حَضْرَتِ شَخْصِ اَوَّلِ بُوَد كِه خُوْدش رَا بَنْدَهٗ شَخْصِ دُوْمِ نِشَانِ بَدَهْد. اَمَا
 بَه هَانُور كِه رَسِيْدِيْمِ بَاَزِ شَخْصِ دُوْمِ هَمِهْكَارِهْ شُد. بَرْفِ وَ سَرْمَا بَدِ جُوْرِي
 بُوْدُو يَكِ شَبِ چِنَانِ هُوَايِ نَحْسِي شُد كِه هَفْدِهْ نَفْرِ رَا خَفِهْ كَرْدِ وَ هَمِهٗ
 پِيْرِيْپَاتَالِهَا رَا تِيْپَانْدِ تُوِيْ اَطَاقِهَا وَ رَخْتِخُوَابِهَا سَرْدِ بُوْدِ وَ مَنِ اَزِ كِيْسَهٗ
 اَبِ گَرْمِ بَدَمِ مِيْ اَمْد. وَ رَسْمًا وَسَطِ خِيَابَانِ دَخْتَرِ بَلَنْدِ كَرْدَم. دَرِ بَرَكْنِ
 ۲۰ فُرْصَتِ تَجْرُبَهٗهَايِ دِيْگَرِ نَبُوْد. چُوْنِ تَجْرُبَهٗ پِشْتِ دِيْوَارِ زَنْدِهٗ تَرِ بُوْد كِه بَرِ
 صَفْحَهٗ اَعْلَامِ قِيْمَتِ بُوْرَسِ بَانِكِهَا مَلْمُوسِ تَرِ بُوْدِ تَا دَرِ تِنِ تَكِهٗهَايِ
 نَخْرَاشِيْدَهٗ سِيْمَانِ دِيْوَارِ بَا سِيْمِهَايِ خَارْدَارِ بَرِ فَرَازَش. وَ رَاهْرُوَهَايِ مِيْتْرُو
 كِه مِثْلِ رَاهْرُوَهَايِ زَنْدَانِ خَلُوْتِ بُوْدِ وَ شَهْرِ كِه پُرِ اَزِ پِيْرِهَا بُوْدِ وَ خِيَابَانِهَا
 وَ پارِكِهَا وَ مِيْدَانِهَا كِه هِيْچِ عِلْتِ وَجُوْدِي نِدَاشْتَنْدِ وَ بَه هَامْبُوْرْگِ هَمِ تَا
 رَسِيْدِيْمِ پَرِيْدِيْمِ. اَمَا دَرِ اَمْسْتَرْدَامِ قَضِيَهٗ جِدِّي شُد. يَعْني شَخْصِ دُوْمِ كَارِ ۲۵
 دِسْتَمَانِ دَاد. زَنِي تَا زَهْ اَزِ شُوَهْرِ طَلَاقِ گَرْفْتِهٗ وَ تُوْرَانْدَازَهٗ وَ هَمْسَنِ وَ سَالِ
 خُوْدَمِ. وَ خَدْمَتْكَارِ بَه تَمَامِ مَعْنِي. وَ لُرِي دُوغِ نَدِيْدِهٗ تَرِ اَزِ مَنِ. وَ هَفْتِ رُوْزِ
 بَسِشِ نَبُوْد. دَنْبَالْمِ اَمْدِ لَنْدَن. دِهْ رُوْزِهْمِ اَنْجَا. وَ بَرْگِشْتَنِ هَمِ مَرَا كَشِيْدِ بَه
 اَمْسْتَرْدَامِ. وَ دُو رُوْزِ اَزِ نُو. وَ كِه اِگَرِ بَچَهٗ دَارِ شُدْمِ؟ ... وَ كِه خُوْبِ. مَعْلُوْمِ
 اسْت. مِيْ گِيْرِمْت. وَ اَزِ اَيْنِ حَرْفِ وَ سَخْنِهَا. وَ مَنِ بَه عَمْدِ نَسْخَهٗ دَكْتَرِ رَا ۴۰
 بَكَارِ مِيْ بَسْتَم. تَا سَفَرِ تَمَامِ شُدِ وَ بَرْگِشْتَم. وَ كَاغْذَا وَ كَاغْذَا وَ مَنِ مُدَامِ
 چِشْمِ بَرَاهِ. چِشْمِ بَرَاهِ خَبِرِ. خَبِرِ گُوِيْنْدَهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰه كِه دَرِ دِيَارِ كُفْرِ كَاشْتِهٗ
 بُوْدَم. يَكِ مَاهِ گَزْدَشْتِ وَ دُو مَاهِ گَزْدَشْتِ وَ سَهْ مَاهِ گَزْدَشْتِ وَ خَبْرِي نَشُد. كَاغْذِ
 مِيْ اَمْدِ اَمَا خَبِرِ نَمِيْ اَمْد. وَ كَلَاْفَكِي وَ سَرْخُوْرْدَكِي وَ بَدْتَرِ اَزِ هَمِهٗ اَيْنِكِه زَنْمِ
 نِهٗ تَنْهَا بُوْبُرْدِهٗ بُوْدِ بَلَكِهْ هَمِهٗ چِيْزِ رَا مِيْ دَانَسْت. وَ كَاغْذَا رَا وَ اَمِي رَسِيْدِ ۴۵
 مُحِيْطِ خَاْنِهٗ سَهْ مَاهِ تَمَامِ بَدَلِ شُدِ بَه مُحِيْطِ بَا زِ پُرْسِي. تَا عَاقِبَتِ دَرْمَانْدَم.
 هَمِهٗ قَضَايَا رَا اَزِ سِيْرَتَا پِيَاْزِ بَرَايِشِ گَفْتَمِ وَ تَصْمِيْمِ گَرْفْتَمِ بَنْشِيْنَمِ وَ مَطْلَبِ
 رَا دَسْتِ كَمِ بَرَايِ خُوْدَمِ حَلِ كَنْم. وَ چِهْ جُوْرِ؟ بَا نُوْشْتَنِ. وَ نُوْشْتَمِ وَ نُوْشْتَمِ تَا
 رَسِيْدِمِ بَه اَنْ قَضِيَهٗ اَخْرِ صَفِ بُوْدَنِ وَ نَقْطَهٗ خَتَامِ وَ دِيْگَرِ اِبَا طِيْلِ ... كِه
 ۵۰ يَكِ مَرْتَبِهٗ جَا خُوْرْدَم. خُوْبِ. بِيْيْنِمِ مَگَرِ اَيْنِ دِيْگَرَانِ بَا تَخْمِ وَ تَرْكِهَا شَانِ

چه چیز را به چه چیز وصل می‌کنند؟ کاروانسرای وسط کدام راهند؟ یا پلی سر کدام درّه؟ یا پیوند دهنده کجای خط به کجایش؟ و اصلاً کدام خط؟ بله. دور از شهیدنمایی و خودنمایی. و همچنین دور از جَوَازِی برای نمایش يك عُقده.

- در وهله اول يك پسر یعنی رابطه‌ای میان پدری با نوه‌ای. رابطه ۵۵
 خون و نسل. و نیز نقل کننده فرهنگ و آداب و از این خُزَعَبَلات. یعنی
 دَوَامِ خَلَقَت. چیزی که حتی دهن گچی بردار نیست. به عَظْمَتِ خودِ خَلَقَت.
 عَيْنِ مَدَارِ خَلْقِ و نُشُور. و البته که چنین عظمتی بی‌درزتر و پُرتر از آن
 است که به عِلَّتِ عَقِيمِ بودنِ تو کُکَشِ بَگَزَد. روزی میلیونها نفر می‌زایند و
 همینقدرها کمتر می‌میرند. و جَمَعِيَّتِ دنیا دارد از سه میلیارد هم می‌گذرد ۶۰
 و در چین و هند سِقَطِ جَنین را تشویق هم می‌کنند و دیگر اخبارِ وَحْشَتِ زَا
 و آن حُقّه‌بازی‌های مالتوس برای اداره کردنِ خَلایِقِ که بله قَحطی آینده و
 تنگ شدنِ جا روی کره زمین و دیگر اَباطیل ... به این صورت ما دو نفر
 هم که باشیم دنیا می‌گردد. با خَلَقَتش و آدمهایش و مذهب‌ها و حکومت‌ها
 و سیاست‌ها. مثلاً اگر پدر من بجای سه پسر دو تا می‌داشت چه می‌شد؟ ۶۵
 واقعاً چه چیزی از دنیا کم می‌شد؟ واقع بین که باشیم در قدم اول مادرم
 يك شِکَمِ کمتر زائیده بود و بهمین اندازه شیره جانش را کمتر حرام کرده
 بود و حالا سرِ شَصَتِ و چند سالگی این جور بدل به يك کيسه اُسْتُخْوَانِ نشده
 بود. با آسم و شب بیداری و چشمی که مرده خواندنِ يك سوره قرآن است.
 و بعد؟ بعد نانخور پدرم کمتر می‌شد. و بهتر می‌توانست فقرِ ناشی از آن ۷۰
 کَلّه خَریِ زَمَانِ دَاوَرِ را تَحْمُلِ کند. همان کَلّه خَری که وادارش کرد مَحْضَرِ
 شَرعِ را بِنَدَد و تَمَبِرِ دَوْلَتی را به عُنْوَانِ زینتِ المَجَالِسِ هر سَنَدِ مُعَامَلَه و
 عَقْدی نپذیرد. و بعد؟ همه کلاسهای همه مدارس که چون پلکانی مرا از شش
 هفت سالگی به چهل سالگی رسانده‌اند به اندازه يك نفر خُلُوت‌تر می‌بود.
 و این خُلُوت‌تر بودنِ کلاسها تا تو در لباسِ شاگردی بودی چه بهتر برای ۷۵
 دیگران.

لغات و اصطلاحات

regions, territories	دیار (جمع دار)	for s.o.'s mouth	آب دهان راه افتادن
ornamentation	زینتُالمجالس	to water	
palate	سِق	asthma	آسم
to be able to predict tragedy	سِق سیاه داشتن	forgiveness	آمرزش
Koranic chapter	سوره	in detail (lit.: from	از سیر تا پیاز
dignity, rank, stature	شأن	garlic to onion)	
syrup, extract	شیره	bragging	اهن و تُلپ
frankness, explicitness	صراحت	questioning	بازپرسی
complex	عُقده	senile	پیر پاتال
grandeur	عَظَمَت	to await	چشم براه بودن
hot water bottle	کیسه آب گرم	government	حکومت
godless	کافر	nonsense	خُزَعَبَلات
godlessness, apostasy	کُفر	contrary to	خلاف
tangible	لمسوس	informal	خودمانی
ominous	نَحس	showing off	خودنمایی
Judgement Day	نُشور	to be helpless	درماندن
frightening	وحشتزا	in the first place,	در وهله اول
to become a	همه کاره شدن	to begin with	
jack-of-all-trades		to be cautious	دست به عصا بودن
		making faces	دهن کجی

مسلط mosallat [ع. ← تسلیط] ۱-

(إهف) تسلط یافته، غلبه کرده، چیره شده. ۲- (ص.) چیره، غالب، ... و نیز بر حیوانات زمینی مسلط است. (جامع الحکمتین. ۱۲)، ج. مسلطین.

مسلط شدن m.-šodan [ع.-ف.]

(مصل.) غالب شدن، تسلط یافتن، دست یافتن.

مسلط گردیدن (گشتن) m.-

gardīdan(gaštan) [ع.-ف.]

(مصل.) مسلط شدن (م.ه)

پرسش و پاسخ

- ۱- در مطب دکتر، راوی چرا به هوای سفت کردن کمر، رویش را برمی‌گرداند؟
- ۲- دکتر چه نسخه‌ای به راوی داد؟
- ۳- راوی به زن آمستردامی چه قولی داد؟
- ۴- چطور شد که راوی جریان زن آمستردامی را برای زنش تعریف کرد؟
- ۵- آیا راوی بود و نبود خودش را در دستگاه خلقت موثر می‌داند؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() ماجراهای راوی در اروپا
() قیاس میان سنت‌های غربی و شرقی
() مطلع شدن سیمین از روابط متعدد جلال
- ۲- کدام يك از جملات زیر نادرست است؟
() دکتر به نویسنده گفته بود که با عوض کردن زن حتماً بچه‌دار خواهد شد.
() اگر سیمین شك نکرده بود، نویسنده احتمالاً چیزی درباره‌ی زن آمستردامی به او نمی‌گفت.
() پدر نویسنده حاضر نشد از تمبر دولتی استفاده کند.
- ۳- نویسنده در بُن و کُن هیچ کاری نتوانست بکند چون
() دوستانش همه جا با او بودند.
() سیمین با او بود.
() زن آمستردامی همراه او بود.
- ۴- از متن می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که
() نویسنده با بچه‌دار نشدن به کنترل جمعیت دنیا کمک کرده است.
() نویسنده حتی با عوض کردن زن هم نمی‌توانست بچه‌دار بشود.
() حتی اگر زن آمستردامی از نویسنده بچه‌دار می‌شد، نویسنده با او ازدواج نمی‌کرد.
- ۵- راوی در این قسمت از نوشته‌هایش، مثل گذشته، برای توضیح اندیشه‌هایش
() از روش استدلالی استفاده می‌کند.
() از روش تجزیه و تحلیل استفاده می‌کند
() حکم می‌دهد و برای آن مثال می‌آورد.

مترادف و متضاد

متضاد كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنويسيد. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - طلاق	_____	شلوغ
۲ - حرام	_____	زایا
۲ - عظمت	_____	همه
۴ - خلوت	_____	ازدواج
۵ - خودماني	_____	خوش آمدن
۶ - فقر	_____	حلال
۷ - وصل	_____	آغاز
۸ - هيچ	_____	كوچكى
۹ - عقيم <-----	_____	رسمی
۱۰ - ختام	_____	جدا
۱۱ - بدآمدن	_____	ثروت

مترادف كلمه ستون الف را در ستون ب پيدا كنيد و آن را در جای تعیین شده بنويسيد. يك نمونه داده شده است.

الف		ب
۱ - به هوای	_____	منتظر
۲ - از سیر تا پیاز	_____	ترس آور
۲ - بو بردن	_____	لجبازی
۴ - دهن كجی	_____	خشكسالی
۵ - خُزَعَبَلات	_____	با تمام جزئیات
۶ - چشم براه	_____	به بهانه
۷ - دستپاچه	_____	با احتیاط
۸ - قحطی <-----	_____	شوخی
۹ - وحشت‌زا	_____	پرت و پلا
۱۰ - كله خری	_____	شك کردن
۱۱ - دست به عصا	_____	مضطرب

تمرین جانشینی

به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید :

۱- همهٔ قضایا را از **سیر تا پیاز** برایش گفتم.

بطور کامل

با جزئیات

بی‌کم و کاست

۲- به هوای **سفت کردن کمرم** رویم را برگرداندم.

برداشتن چیزی

سرفه کردن

مرتب کردن خودم

۲- چه **نسخه‌ای** بهتر از آن که **داد**؟

حرفی

نصیحتی

دلیلی

۴- زنم نه تنها **بو برده بود** بلکه همه چیز را می‌دانست.

شک کرده بود

یک چیزهایی حس کرده بود

بدگمان شده بود

۵- همان کله‌خری‌ای که وادارش کرد **محضر شرع** را ببندد.

تمبر دولتی را نپذیرد

شبانه راه بیفتد

کارش را رها کند

درست یا غلط

۱- این دکتر است که به جلال پیشنهاد ازدواج مجدد میکند.

۲- جلال با ازدواج مجدد ابداً موافق نیست.

۳- بنا به عقیدهٔ دکتر، غربی‌ها دلشان میخواهد مثل شرقی‌ها اجازهٔ ازدواج با

بیش از یک نفر را داشته‌باشند.

۴- راوی تمام ماجراها را صادقانه با همسرش در میان میگذارد.

۵- در هانور، راوی بعد از مدتها آشنایی با یک دختر، با او رابطه برقرار میکند.

۶- بنا به عقیدهٔ راوی اگر او به دنیا نیامده بود مادرش زندگی بهتری میداشت.

نکته دستوری

مروری بر وجه التزامی: نکند، مبادا، ممکن، شاید:
شاید، ممکن است

۱- لوله تخمدان هم اهمیتش را باخت، با هرچه تومور که در بدنی ممکن است باشد. (۸۵)

۲- چنان از سر نفرت نرانده بودم. و هشتاد و نود. که شاید به موقع بررسی. (۱۲۵)

۲- ... تا شاید در هر میدان یکی به تعداد حریفان بیفزائی. (۲۵)

مبادا

۴- مبادا بنشینند و بولگند که به عیب از زن فلانی است. (۷۵)

۵- مبادا به جلال بگوئی. (۵۵)

۶- ... مبادا قلیای صابون نفس حیوانکها را ببرد ... (۲۵)

نکند

۷- نکند سق پائین تنه ما سیاه باشد؟ (۱۶۵)

۸- راستی نکند تو هم عیب و علتی داشته باشی. (۷۵)

۹- نکند خواهرم همین جورها رفته باشد دم چک سرطان. (۸۵)

۱۰- نکند کرده باشی باشی احمق؟ (۱۰۵)

۱۱- نکند جوش آورده باشی. (۱۲۵)

تبدیل‌ها

- زمان درست مصدر داخل پرانتز هر جمله را بنویسید :
- ۱- بدتر از همه اینکه نه تنها زخم _____ (بو بردن) بلکه همه چیز را می‌دانست.
 - ۲- اگر مادرم يك شكم کمتر _____ (زائیدن)، این جور بدل به يك كيسه استخوان نشده بود.
 - ۳- روزی میلیونها نفر _____ (زائیدن) و همینقدرها کمتر می‌میرند.
 - ۴- راستی می‌دانی اولدوفردی پارسال _____ (مردن)؟
 - ۵- اگر پدر من بجای سه پسر دو تا می‌داشت، چه _____ (شدن)؟

دهن کجی dahan-kaj-i (حامص) (گفتگی) ۱.

دهان خود را کج کردن یا ادای سخن گفتن کسی را درآوردن به قصد مسخره کردن او: یک دهن کجی کودکانه بود. مثل لچ بازی بچه‌هایی بود که مداد یک‌دیگر را می‌شکنند. (آل احمد^۳ ۱۱۶) ۲. (مجاز) انجام دادن کاری به قصد تمسخر یا به نشانه بی‌اعتنایی: این قبیل برخوردهای غیرمنطقی دهن کجی به اخلاق جامعه است.